

نظریه دموکراتیزاسیون

(نگرش انتقادی)

سیدجواد طاهایی*

Email: tahaei@csr.ir

تاریخ پذیرش: ۸۸/۰۵/۱۷

* پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک

تاریخ ارسال: ۸۸/۰۲/۲۴

چکیده

دموکراتیزاسیون از یک سو مفهوم جدیدی است و از دیگر سو ریشه کهنی دارد، زیرا به ناگزیر با مقوله کهن دموکراسی ارتباط دارد. سخن اصلی این مقاله آن است که دموکراسی‌ها با وجود هر میزان شباهت با هم، تجربه‌های ملی و خاص هستند و از این رو دموکراتیزاسیون نیز چنین است. هر تجربه دموکراتیک را منطقاً باید در همان جزئیت و خصوصیت آن شناخت و بعد از این مرحله است که می‌توان به تفکرات جامع و نظری پیرامون آن پرداخت. محتواهای تجارب دموکراتیک (دموکراتیزاسیون) در جهان و خاصه در ایران، مستغنی از تعاریف عمومی از دموکراسی ره می‌پویند و اولی را نمی‌توان از طریق دومی شناخت. زیرا در اصل و در ذات خود، دموکراسی همانا تقدیری معطوف به گسترش ظرفیت‌های فرد در چارچوب اجتماع تاریخی خود است و این حقیقت (با تقدیر) بیشتر از آن که محتواهایی عام و بشری داشته باشد، محتواهایی خاص و فردی دارد.

واژگان کلیدی:

دموکراتیزاسیون، دموکراسی، ایران و جمهوری اسلامی

هدف از تفکر این نیست که معرفت حاصل شود، بلکه هدف آن آموختن این است که ما جهان را در پرتو جهل درمان پذیرمان مورد توجه قرار دهیم.

پل ریکور

۱- دموکراتیک سازی: روایتی از منظر علم سیاست

دموکراتیزاسیون عبارت از روند تکوین دموکراسی است. این اصطلاح اولین بار در سال ۱۸۸۸ توسط جیمز برایش مورد استفاده قرار گرفت. برایش آغاز روند مورد بحث را از انقلاب فرانسه می دانست. اگر دموکراسی معادل با حق رأی عمومی تلقی شود، اولین موج دموکراتیزاسیون، موج کندی بود که از فرانسه و برخی ایالت های سازنده ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۷۹۰ میلادی آغاز شد و تا سال ۱۹۱۴ به بیشتر جهان صنعتی گسترش یافت. اما «موج» استعاره نارسایی برای روندی است که در این دوره مسیر واحدی را نپیموده بود: هم در فرانسه و هم در ایالات متحده زمان هایی وجود داشت که در آن حق رأی عمومی دچار محدودیت شده بود. اگر دموکراسی چنین فرض شود که باید چیزی وسیع تر از حق رأی عمومی باشد، آنگاه دشوار خواهد بود که تعیین کنیم آیا در قرن نوزدهم دموکراتیزاسیون وجود داشته یا نه. به ویژه برخی رژیم ها بین سال های ۱۷۸۹ تا ۱۹۱۴ لیبرال تر شدند و برخی نیز غیرلیبرال تر. در واقع هیچ معیار کلی را نمی توان ترسیم کرد.

مقدمه

گرچه دموکراتیزاسیون مفهومی متعلق به دوران مدرن سیاست اروپاست، با وجود این روشن است که دو معنای قدیم و جدید دارد. معنای قدیم آن دموکراتیک شدن و معنای جدید آن دموکراتیک ساختن است. فلسفه و علوم سیاسی پروراننده معنای قدیم دموکراتیزاسیون و دانش روابط بین الملل راقم معنای جدید آن است. با وجود هر میزان گستردگی مباحث، دموکراتیزاسیون اصلاً مفهوم خود بسنده ای نیست؛ یعنی هرگونه که از دموکراتیزاسیون بحث شود، گریزی از مطرح شدن خود دموکراسی، چه کلیت آن و چه تجربه های موردی آن نیست. دموکراسی به نحوی متناقض نما، مقوله ای هم هنجاری و عام و هم تجربی و خاص است. از این رو مقاله حاضر که به شرح و نقد دموکراتیزاسیون اختصاص دارد، به ناگزیر در انتها به ارزیابی مقوله دموکراسی در ایران توجه کرده است.

ذکر شد، از میانه دهه هفتاد میلادی و به ویژه از زمان پایان جنگ سرد، دموکراتیک‌سازی یکی از برجسته‌ترین گرایش‌های سیاسی در جهان سوم و در جهان بعد از کمونیسم بود. این دوران در سطحی جهانی، زوال پراهمیت شمار رژیم‌های مستبد تلقی شده است و اینک اکثریت کشورها در جهان دارای شکلی از انتخابات چندحزبی هستند که به ویژگی‌های زمانه ما به عنوان «عصر دموکراسی» منتهی می‌شود. اما خوش‌بینی اولیه‌ای که با تغییرات دموکراتیک همراه بود، تا حدی رنگ باخت، زیرا دموکراسی شرایط زندگی را برای اکثریت مردم در جوامع و کشورهای فقیر بهبود نبخشید. برخی کشورها نیز مسیر عکس جریان دموکراتیزاسیون را پوئیدند.

موج کنونی دموکراتیزاسیون همان طور که یاد شد در میانه دهه هفتاد آغاز گردید؛ یعنی زمانی که آرژانتین، برزیل، بولیوی و شیلی همراه با دیگر کشورهای این قاره انتخابات رقابتی چند حزبی را شروع کردند. در انتهای دهه ۹۰ میلادی و به دنبال سقوط کمونیسم، دموکراتیزاسیون در شماری از کشورهای اروپای شرقی، در آسیا و نیز در تعدادی از کشورهای بخشی از آفریقا که در جنوب صحرای کبیر این قاره قرار دارند نیز

هم بعد از جنگ اول و هم بعد از جنگ دوم جهانی، امواج کوچکی از دموکراتیک‌سازی پدید آمدند. موج اول به وسیله مبارزات وودرو ویلسون برای حق خودمختاری و موج بعدی نیز توسط جنبش‌های استقلال طلب در مستعمرات پیشین تشویق شد. موج به اصطلاح سوم دموکراتیزاسیون در انتهای دهه هفتاد میلادی ظاهر شد و دموکراسی را در شماری از کشورها در آمریکای لاتین، آفریقا و بلوک شوروی سابق جاری ساخت. دلیل واحدی برای این تحولات وجود نداشت. یک همبستگی آماری بین دموکراتیک‌سازی و آزادسازی اقتصادی وجود دارد، ولی ارتباط علی پذیرفته شده‌ای میان آنها وجود ندارد. به همین نحو، دموکراتیک‌سازی همان آزادسازی سیاسی نیست، اگرچه یکی می‌تواند به دیگری منتهی شود. اصطلاح دموکراتیزاسیون به علاوه می‌تواند برای توصیف روندهای اعطای حق نظارت بیشتر به کارمندان یا مشتریان مجموعه‌های اداری و داوطلبانه به کار رود. (McLean, 1996, pp.133-4)

دموکراتیزاسیون جریانی است که از طریق آن کشورها به سوی یک نظام سیاسی دموکراتیک‌تر حرکت می‌کنند. همان طور که

شروع شد. در سال‌های میانه دهه نود، حکومت‌هایی که به طور دموکراتیک انتخاب شده بودند، به یک واقعیت متعارف در بیشتر مناطق جهان بدل شدند و فقط خاورمیانه عربی تا حد وسیعی از این جریان جهانی به سمت لیبرال دموکراسی غیرمتأثر باقی ماند. بدین ترتیب، روشن است که توضیحات و تفاسیر از روند دموکراتیزاسیون متفاوت است. تبیین‌های اولیه، دموکراتیزاسیون را به مثابه بخشی از یک روند مدرنیزاسیون در نظر می‌گرفت. این توقع وجود داشت که دموکراسی در کشورهایی محقق می‌شود که به مرحله بالاتری از توسعه اقتصادی-اجتماعی رسیده باشند، این حقیقت که دموکراسی به طور رایج‌تر در کشورهای ثروتمند و یا توسعه‌یافته‌تر یافت می‌شود، مداوماً در حمایت از این نظریه مطرح می‌شود. به دنبال موج اخیر دموکراتیزاسیون در کشورهای فقیر، تبیین‌ها از دموکراتیک‌سازی، متمایل به تأکید بر اهمیت انتخاب سیاسی و کارگزار سیاسی شده‌اند. دیگر همچون گذشته چنین گفته نمی‌شود که دموکراسی مستلزم پیش‌شرط‌هایی همچون سطح بالای توسعه اقتصادی است. به جای آن، دموکراسی همچون نتیجه چانه‌زنی‌ها و گفتگوها بین نخبگان سیاسی

دانسته می‌شود. ویژگی داوطلبانه بودن این تبیین به نحو پراهمیتی، متفاوت از رهیافت سوم یا رهیافت ساختاری‌تر است که دموکراتیزاسیون را ابتدا با ترجیح تغییرات بلندمدت ساختاری در روابط قدرت توضیح می‌دهد. به طور کلی رهیافت علم سیاست بر روابط بین طبقاتی، قدرت دولت و ساختارهای فراملی یا بین‌المللی قدرت تأکید می‌کند. (Griffith, 2005, pp. 167-9)

۲- دیدگاه فلسفی

از دیدگاه راجر سکروتن، دموکراتیزاسیون آغاز تجربه انتخاب دسته‌جمعی انسان‌ها در درون نهادها و مجامعی است که خودشان بخشی از حکومت نیستند، یعنی محل‌های کار، مدارس، دانشگاه‌ها، کلیساها و اجتماعات محلی. دموکراتیزاسیون بخشی از سیاست کشورهای غربی است و اغلب به عنوان یک مشخصه اساسی در اصلاح اجتماعی تدریجی تلقی می‌شود که در تناسب با احترام به نهادهای موجود صورت می‌گیرد. (Scranton, 2007, p. 172)

در دیدگاه فلسفی، دموکراتیزاسیون پس از آنکه تکامل یافته در یک اجتماع تاریخی خاص فرض می‌شود، موضوع تفکرات و داوری‌های اخلاقی قرار می‌گیرد؛ روندی که در واقع از افلاطون آغاز شد و تا زمان ما

گسترش یافته است. روند متأخرتر آن است که دموکراتیزاسیون، بعد از آنکه روندی تربیتی و آموزشی تلقی می‌شود و به مثابه گونه‌ای سوسیالیزاسیون (جامعه‌پذیری) بدان نگریسته می‌شود، مقدمه‌ای برای تفکرات عمومی‌تری همچون اراده عمومی، اصل جمهوریت، آزادی، حکومت مدنی، قانون‌گذاری و غیره قرار می‌گیرد. (Jaspers, 1951, pp.89-90)

۳- دموکراتیک‌سازی: منظر روابط بین‌المللی

بحث دموکراتیزاسیون در روابط بین‌الملل از حدود پایان جنگ سرد شروع شد و همچنان با قدرت ادامه دارد. در همان حالی که رهیافت‌های نظری مختلف، تأکیدات مختلفی بر عوامل تبیینی مختلف می‌گذارند، بسته به نوع کشور و دوره زمانی، بیشترین توافق وجود دارد که پایان دوران جنگ سرد اهمیت مرکزی در درک تحولات اخیر دارد. سقوط کمونیسم، نظام‌های خودکامه و دولت‌های تک‌حزبی را از مشروعیت ایدئولوژیکی بی‌بهره ساخت و چنین انگاشته می‌شود که در حال ساختن لیبرال دموکراسی به عنوان تنها شکل مشروع دموکراسی است. از این نظر، بیشترین اعانه‌دهندگان غربی و نهادهای بین‌المللی

همچون بانک جهانی، کمک‌های خارجی خود را مشروط به اصلاحات سیاسی معطوف به دموکراسی کرده‌اند و این یک عامل مهم توضیح‌دهنده وابستگی اقتصادی کشورها به ویژه کشورهای حوزه جنوبی صحرای آفریقا است. همچنین حجم وسیع اعتراض‌های مردمی علیه حاکمیت خودکامه در اروپای شرقی، اعتراضات مشابهی را در دیگر نقاط جهان برانگیخت و در این معناست که گفته می‌شود دموکراتیزه کردن باید ساری و فراگیر باشد و به وسیله جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) و وجود ارتباطات جهانی و شبکه‌های جامعه مدنی جهانی تسهیل شود. در حالی که عده اندکی انکار می‌کنند که جهان اینک دموکراتیک‌تر از هر زمانی در گذشته است، یعنی اکثر کشورها انتخابات رقابتی منظم دارند، منتقدین استدلال می‌کنند که این شکل بسیار محدود شده دموکراسی است که با گسترش جهانی سرمایه‌داری هم‌عنان است. این شکل از دموکراسی که اغلب از آن به لیبرال دموکراسی تعبیر می‌شود، نفوذ شهروندان را به انتخابات دوره‌ای محدود می‌کند و از گسترش مسئولیت‌پذیری دموکراتیک به فضاهای دیگر همچون اقتصاد، فضاها یا کار یا اجتماع محلی حمایت نمی‌کند و آن را

تسهیل نمی‌سازد. منتقدین می‌گویند که در کشورهای ضعیف، دموکراسی لیبرال توجه اندکی به اکثریت مردمی می‌کند که به رغم داشتن حق رأی در هر ۴-۵ سال همچنان از محرومیت‌های اقتصادی-اجتماعی در رنج‌اند. این دیدگاه که این‌گونه عقیده خود را خلاصه می‌کند که رأی‌دهندگان آرای خود را نمی‌توانند بخورند، مدعی است که بدون همراهی حقوق اقتصادی، اجتماعی، حقوق مدنی و نظامی که همبسته با لیبرال دموکراسی است، این نظام همچنان تناسب اندکی با اوضاع مردم فقیر خواهد داشت. سلطه جهانی کنونی نئولیبرالیسم به هر حال تضمین کرده است که دموکراتیک‌سازی در اغلب مواقع دست در دست نوعی تغلیظ آزادی‌سازی اقتصادی و برنامه‌های تعدیل ساختاری به پیش رود.

این نیز مهم است که خاطرنشان شود دموکراتیک‌سازی یک روند برگشت‌ناپذیر نیست و اینکه انتقال به دموکراسی، حیات دموکراسی را تضمین نمی‌کند. از همین روست که با مستحکم‌سازی دموکراسی، مداوماً به عنوان یک فاز جداگانه از دموکراتیزاسیون برخورد می‌شود. اگرچه تعریف آن دشوار است، اما دموکراسی یکپارچه و تحکیم شده می‌تواند همچون

چیزی تعریف شود که می‌تواند آشوب‌های قابل ملاحظه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را از سر بگذراند. هنوز، بسیاری از دموکراسی‌های جدید نمی‌توانند به عنوان دموکراسی مستحکم و یکپارچه توصیف شوند و در شماری از آنان، روند دموکراتیزاسیون از برخی واگشت‌های پراهمیت در رنج است و یا اینکه به وسیله کودتاها از بین رفته‌اند. در برخی از دموکراسی‌های جدید حقوق سیاسی و مدنی تدریجاً از زمان اولین تغییرات در ابتدای دهه نود به زوال رفته‌اند و اگرچه انتخابات منظمی وجود دارد که در آن بزرگسالان مجاز به رأی دادن هستند، این رأی‌گیری‌ها اغلب با بی‌نظمی‌های پراهمیت و محدودیت‌ها در فعالیت‌های احزاب مخالف همراه است. چنین کشورهایی را می‌توان تا حدی دارای دموکراسی‌های انتخاباتی توصیف کرد، گرچه باید خاطرنشان کرد که دموکراسی را به سختی (اگر نه ناممکن) می‌توان اندازه گرفت و اینکه حتی مستحکم‌ترین دموکراسی‌ها همچون ایالات متحده نیز مصون از بی‌نظمی‌های انتخاباتی نیست.

با اینکه سیاست داخلی کشورها در سالیان اخیر دموکراتیک شده، روند مشابهی در سطح بین‌المللی صورت نگرفته است، این

واقعیت به نحو پراهمیتی تأثیر دموکراتیک‌سازی را کاهش می‌دهد، به نحوی که جهانی‌سازی دارای این معنی شده است که مراکز قدرت مداوماً خارج از مرزهای سرزمینی دموکراسی‌های ملی قرار گرفته‌اند. برای مثال، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی تأثیرات عمیقی بر رفاه و امنیت میلیون‌ها نفر از مردم دارند، ولی موضوع و سوژه کنترل‌ها و روندهای مسئولیت‌پذیری قرار ندارند. به عبارت دیگر، در نتیجه جهانی‌سازی، هم خودمختاری دموکراتیک دولت‌ها و هم نفوذ شهروندان در مقام رأی‌دهنده شدیداً در معرض خطر قرار گرفته و این بدان منجر شده که ندهایی برای دموکراتیک کردن حکومت جهانی^۱ و اصلاح نهادهای بین‌المللی همچون سازمان ملل و بانک جهانی برخاسته شود.

(Griffith, 2005, p. 176-7)

انتقاد:

۱- جمع‌بندی و تحلیل

دموکراتیزاسیون همچون بسیاری از مفاهیم دیگر در رشته روابط بین‌الملل، مفهومی انتقال یافته از علوم سیاسی به این

عرصه است. در ترجمه کوتاه پیشین، چنانکه منابع این ترجمه گویای آن است، از سه منبع فلسفی، علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به دموکراتیزاسیون نگریسته شد. این بدان دلیل است که دموکراتیک‌سازی از نظر تاریخی سه مرحله را از سر گذرانیده که هر مرحله تاریخی، یک جنبه یا نشانه برجسته از خود را بر روی این مفهوم باقی گذارده است. مرحله تاریخی یا جنبه اول به مرحله فلسفی دموکراتیزاسیون مربوط می‌شود که شامل زمینه‌های تاریخی و فکری این جنبش در غرب می‌شود. از این دیدگاه، همچنان که راجر اسکروتن تصریح می‌دارد، دموکراتیزاسیون در اساس اصطلاحی مربوط به آغاز روند خلق رژیم‌های دموکراتیک در غرب، یعنی حرکتی از جامعه به سوی ملت است و حاوی برخی خصایل انسان‌شناختی همچون تدریجی‌گرایی، مسالمت‌گرایی و احترام به نهادهای موجود است. و آن نیز نهایتاً ریشه در نتایج جنبش عقل‌گرایی اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم اروپا دارد. مرحله دوم، مرحله مربوط به رشته علم سیاست و مشخصاً بحث توسعه سیاسی است که در آن دموکراتیزاسیون به عنوان مرحله‌ای در توسعه سیاسی جوامع در حال گذار تلقی می‌شود. در واقع در دهه هفتاد میلادی با

تغییرات سیاسی در حکومت‌های دیکتاتوری کشورهای چون پرتغال و یونان، اهمیت دموکراتیک‌سازی در مباحث توسعه سیاسی مورد توجه قرار گرفت. در این مباحث، دموکراتیک‌سازی به روندهایی اشاره دارد که طی آن یک جامعه یا دولت غیردموکراتیک، خاصیت دموکراتیک می‌یابد.

فرق مراحل اول و دوم در این است که در حالت اول دموکراتیزاسیون حرکتی از جامعه به سوی دولت بود، ولی سپس دموکراتیزاسیون بر عکس، بدل به حرکتی از نخبگان دولتی و طراحی‌های سیاسی آنان به سوی تغییرات در ساختار اجتماعی گردید. چنانکه روشن است بحث‌های انتقادی بسیاری از محل همین تغییر، در مباحث اندیشه و جامعه‌شناسی سیاسی آغاز گردید که در این مختصر مجال پرداختن به آنها نیست.

مرحله یا جنبه سوم در تاریخ دموکراتیزاسیون اشاره به سال‌های دهه نود و مشخصاً نیمه دوم آن دارد؛ زمانی که لفاظی دموکراتیزاسیون در همه جا رو به کاستی بود، در منطقه خاورمیانه به دلیل بذل نیروی سیاست خارجی آمریکا، دموکراتیزاسیون مجدداً رونق گرفت؛ به نحوی که این زمان شاید بتوان گفت بحث کنونی

دموکراتیک‌سازی بحثی است که نیروی آن عمدتاً از محل سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا تأمین گردیده است.

دموکراتیزاسیون در سیاست‌های خاورمیانه‌ای، در واقع حاوی الهامات سیاست خارجی آمریکا برای توسعه سیاسی جوامع خاورمیانه‌ای - عمدتاً در پرتو ارزش‌های جامعه آمریکایی است. گو اینکه تحولات بعدی نشان می‌دهد تقدیر خداوندی آزادی و مساوات نوع بشر که زمانی توکویل بر آن تأکید داشت، گرچه می‌تواند قالب‌های مدرن دموکراتیک به خود بگیرد و به صورت مشارکت‌طلبی و نمایندگی و رأی‌گیری خود را نشان دهد، اما لزوماً این روندها تقویت‌کننده برنامه‌های سیاست خارجی آمریکا نیست. توکویل هم تصریح کرده بود که تقدیر واحد و همه‌گیر برابری، راقم اشکال سیاسی متعددی تواند بود. به نظر می‌رسد که تقدیر آزادی در خاورمیانه در سنتزی با تقدیر بندگی (گرایش‌های دینی) خود را خواهد نمایاند که از صورت‌های عینی آن در آینده تصورات روشنی نمی‌توان داشت.

پرسش خیلی ساده اما منطقی و بنابراین به سختی قابل طفره رفتن این است که آیا دموکراسی یا روندهای دموکراتیک‌سازی هر چه گسترده‌تر شود،

کم‌معناست (مثلاً دموکراسی در اروپای غربی، در جنوب شرق آسیا، در شبه قاره هند). فقط دموکراسی آلمانی، دموکراسی در ژاپن یا دموکراسی در هند معنا و مفهوم بسنده‌ای می‌تواند داشته باشد. حتی دموکراسی در شمال ایتالیا حاوی مفهومی انضمامی‌تر و روشن‌تر از دموکراسی در کل ایتالیاست. حتماً در شمال ایتالیا نیز، دموکراسی در داخل اتحادیه‌های کارگری، مدارس و انجمن‌های صنفی، ملموس‌تر از معنای دموکراسی در سراسر شمال ایتالیاست. دموکراسی ذاتاً متصل به محدوده‌های مشخص است. حوزه جغرافیایی هرچه محدودتر باشد، تجربه‌های دموکراتیک مستقیم‌تر و هرچه گسترده‌تر شود، دارای اعوجاج و پیچیدگی بیشتری خواهد شد که سرانجام به کلیت مفهومی آن لطمه می‌زند. شایان یادآوری است که در سنت فلسفه سیاسی کلاسیک نیز از عهد ارسطو به این سو، جمهوریت، آزاد خاص جوامع کوچک و کم‌شمار و سلطنت، خاص جوامع بزرگ دانسته شده است. این تقسیم‌بندی بعدها هیچ‌گاه تماماً بی‌اعتبار نشد.

رقیق‌تر نمی‌شود؟ برای مثال دموکراسی در آمریکا مفهومی غلیظ و آکنده از معناها و نهادها و رفتارها و نمادهاست. این مفهوم غلیظ سراسر جامعه آمریکا و حتی تاریخ آن را فراگرفته و در روابط اجتماعی و روحیات و خصایل ملی خانه کرده است. اگر قرار باشد این زندگی دموکراتیک همه‌جانبه فراگیر شود، آیا در این حال از عمق و ایجاب‌گری آن کاسته نمی‌شود؟ پاسخ بودریار مثبت است. او میل به دموکراتیک کردن همه جوامع را «اختلال آنتروپیک» می‌نامد و می‌گوید در زمانه ما دموکراسی به علت کامیابی خود در معرض خطر نابودی قرار می‌گیرد. زیرا به علت گستردگی دائماً در معرض نقد شدن و نقض شدن واقع می‌شود. (جهانبگلو، ۱۳۸۳، صص ۶-۹۵) پس دموکراتیک‌سازی (گسترده)، سم مهلک برای دموکراسی (یا تجارب اصیل دموکراتیک) است. در واقع، دموکراسی در مقیاس جهانی مفهومی بی‌رمق و اصولاً بی‌معناست. دموکراسی هنگامی با معناست که پسوند مکان به آن بچسبد و این پسوند مکان هرچه محدودتر باشد، دموکراسی متصل به آن مکان بامعناتر است. دموکراسی در سطح منطقه‌ای هم مفهومی تنک‌مایه و

۲- دموکراتیزاسیون در ایران

عطش حریصانه برای نظریات سیاسی نشانه
این است که جامعه به وضع بدی اداره
می‌شود.

/دموند برک

بحث دموکراتیزاسیون در ایران، گرچه بیشتر عرصه شر و شور ایدئولوژیک یا مرامی گردیده است، تا تأملات جدی بر روی تجربیات ملی موجود، اما این ظرفیت را دارد که در سطح نظری و دانشگاهی بسیار ارزشمند باشد و بر ذخیره دانش نظری و عمومی ما درباره دموکراسی اوراق پرمحتوایی بیفزاید. این بدان دلیل است که ایرانیان هم زودتر و هم شوقمندانتر از بسیاری از دیگر ملل آسیایی به ارزش‌های سیاسی مدرن خوشامد گفتند، زودتر از دیگران نیز این ارزش‌ها را عملاً آموذند و تاریخ معاصر کشور خود را از تجربیات کامیاب و ناکام در خصوص تحقق این ارزش‌ها آکنده‌اند. مخصوصاً قابل تأکید است که پس از انقلاب اسلامی یک مبنای عینی و سکوی تجربیات عملی برای آزمون دموکراسی در ایران پدید آمد که همچنان پرونده‌ای بگشوده است. تجربیات دموکراتیک در ایران، جداً سزاوار بازاندیشی است. شاید حتی نظریه عمومی دموکراسی نیازمند این بازاندیشی (یعنی بازاندیشی در تجربه ایرانی دموکراسی) باشد. در واقع

مسئله این است که آیا باید از موضع نظریه عمومی دموکراسی به تجربه‌های خاص نگریم یا بر عکس؟ پاسخ این پرسش آن قدر که رایج است، قطعی نیست. داوری پاره‌تو در قبال این مسئله آن است که قوانین تابع قوانین کلی نیستند، بلکه قوانین تابع پدیده‌هایند؛ یعنی قوانین به دنبال پدیده‌ها، خود را اصلاح می‌کنند. دستکم به نظر می‌رسد حتی اگر نه در علوم طبیعی، در حوزه‌های علوم اجتماعی این سخن به صواب نزدیک است. حسب این رهیافت، علوم اجتماعی عرصه فردیت‌های قومی است نه قوانین شامل و عمومی. تبیین این سخن را به ریمون آرون بسپاریم.

از نظر آرون، تاریخ بشریت ذاتاً مستلزم حفظ و نگهداری موجودیت است. تاریخ انسان، تنها سرگذشت تغییر شکل‌ها نیست؛ مردم در میان نهادهایی زندگی می‌کنند و آثاری به وجود می‌آورند که این نهادها و آثار باقی می‌مانند. تاریخ موجودیت پیدا می‌کند زیرا حفظ آثار انسانی، نسل‌های مختلف را وادار می‌سازد که میراث اسلاف خود را بپذیرند یا آنها را طرد نمایند. از نظر آرون، وزن یا آهنگ حرکت تحولی در جبهه‌های مختلف زندگی اجتماعی، بستگی به ماهیت جوابی دارد که یک نسل به آثار نسل‌های

مدل‌سازی‌های کلان برای جوامع بشری برای سامان دادن درک‌های عمومی، گرچه بی‌فایده نیست اما به سختی، با فایده عملی اندک و با امکان گمراه‌کنندگی نظری فراوان، ممکن می‌گردد. مدل‌سازی‌های کلان تشابهات حتی‌المقدور وسیع اما کم‌اهمیتی از نظر عملی میان تجارب مختلف بشری خلق می‌کنند، اما از آن سو بر عکس، به سهولت می‌توانند سبب کاهش اهمیت اختلافات و تنوعاتی شوند که عملاً تعیین‌کننده‌اند و تعیین‌کنندگی اجرایی دارند.

برخلاف تصور، تجربه‌های دموکراتیک بیشتر از آنکه و مهم‌تر از آنکه عرصه تشابهات باشد، عرصه گوناگونی‌هاست. تشابهات، ذهنی و عام‌اند، اما گوناگونی‌ها، عینی و خاص هستند.

اینک به سطحی پایین‌تر بیاییم. پس، بهتر این نیست که تجربه دموکراتیک خاص در جامعه ایرانی یا هر جامعه دیگری مخصوصاً در هر سه دهه اخیر را با تصویری عام از دموکراسی بسنجیم؛ بهتر آن است که الگوی عام دموکراسی را بر وفق تجربه‌های خاص بسنجیم و دائماً آن را بر همین اساس مورد بازاندیشی قرار دهیم. از موارد خاص به اصلاح مداوم نظریه‌های کلان پرداختن، استقبالی از همان سخن عالمانه ویلفردو

قبل می‌دهد. زمانی که جواب یک نسل به نسل قبل شامل نگهداری آنچه از قبل رسیده است و اضافه کردن به آن باشد، آنگاه حفظ موجودیت با ترقی توأم می‌گردد. به عبارت دیگر، ترقی هنگامی معنا می‌یابد که میراث گذشته بر روی موجودیت حال جمع شود و وقتی بتوان گذشت تدریجی زمان را با بزرگ شدن این میراث هم‌جهت و هماهنگ دانست، آن وقت است که با نظری قاطع می‌توان صحبت از ترقی کرد. زیرا در این صورت هر نسلی از نسل قبل خود، بر رسوب موجودیت عمومی‌اش ارزش‌های بیشتری را مالک شده است. این سناریو را کشورهای مختلف به صورت‌های مختلفی اجرا می‌کنند. به هر حال، رشد کشورهای مختلف هر یک خصوصیت خاص خود را دارا می‌باشند و این رشدهای مختلف و متنوع با هم ایجاد تاریخ می‌نمایند. (آرون، ۱۳۶۶، ص ۶۲)

جوامع بشری همواره در حال دادوستد مادی و معنوی بوده‌اند، با این حال تاریخ محصول عمل خلاقه جوامع بشری است که در داخل آن جوامع، نسل‌ها در هر دوره پاسخ‌های به غایت متفاوت به شرایط به غایت متفاوت داده‌اند. پس تاریخ محصول استقلال گروه‌های انسانی یا به عبارت دیگر، محصول آزادی‌های جمعی است در این حال،

پاره‌توست که می‌گفت پدیده‌ها تابع قوانین نیستند، بلکه قوانین تابع پدیده‌ها هستند.

در ایران فقط برای مفهوم ساختن تجربه دموکراتیک و به تصور کشیدن اولیه آن - فقط برای این و لاغیر - می‌توان به مقوله عام دموکراسی یا به نظریه عمومی دموکراسی ارجاع کرد. اما داوری و صدور حکم در این باره، فقط از یک عقل سلیم ایرانی یا گونه‌ای تجربه‌گرایی سیاسی خاص جامعه ایرانی برمی‌آید؛ فقط یک عقل تدریجی‌گرا و مجرب ایرانی می‌تواند از بایدها و نبایدها، شکست‌ها و موفقیت‌ها، مزایا و مضار دموکراتیزاسیون در ایران و طرح‌های آتی برای آن سخن بگوید.

به سطحی بازهم فروتر بیاییم. جمهوری اسلامی به دلیل محتواهای عقیدتی و آرمان‌های خاص خود نه می‌تواند، نه می‌خواهد و نه درست است که تماماً یک دولت دموکراتیک شود یا باشد؛ یعنی در آن تمام شود؛ به نحوی که دموکراتیک صفت مشخصه یا تعریف اصلی آن باشد. دموکراتیزاسیون ورزشی برای جمهوری اسلامی یا تمرین و آزمونی است که خود این جمهوری و رهبری آن (امام ره) آغاز کرد تا نشان دهد - و نشان داده است - که این دولت به رغم پیگیری اهداف دینی، به یمن

ایدئولوژی گسترده انقلاب اسلامی (تشیع انقلابی) و پایگاه اجتماعی فوق‌العاده گسترده خود، ظرفیت از سر گذراندن روش‌های دموکراتیک و تطابق با ارزش‌های دموکراتیک را دارد. این اقدام در مسیر این اعتقاد کلی‌تر رهبر انقلاب اسلامی انجام شده است که آن اندیشه اخلاقی - انقلابی که در بنیاد استقرار جمهوری اسلامی نهفته بود، تضاد ضروری و آشتی‌ناپذیر با مدرنیته ندارد. نه امام خمینی (ره) و نه آیت‌الله خامنه‌ای هیچ‌گونه شیفتگی و ذوقی برای دموکراسی نشان نداده‌اند در حالی که هر دو تعهد بی‌گفتگویی به اجرای روش‌های دموکراتیک در امر حکومتداری نشان داده‌اند.

اندیشه و عمل دموکراتیزاسیون در ایران می‌تواند در نهایت خود به این پرسش مرکزی منتهی شود که آیا به راستی دموکراسی فلسفه‌ای ضروری دارد که به مثابه شرط تحقق آن تلقی شود؟ آیا یک فلسفه دموکراتیک که مستقل از روش‌های دموکراتیک باشد و این روش را به خود مشروط و تابع سازد وجود دارد؟ آیا در دموکراسی فلسفه‌ای که بدون حضور خود هر میزان گسترش و تعمیق روش‌های دموکراتیک در یک جامعه را بی‌مقدار و بی‌اهمیت سازد، وجود دارد؟ اگر پاسخ مثبت

باشد، باید گفت پس فلسفه دموکراسی فلسفه‌ای اولاً جادویی است: یک اکسیر محوکننده اهمیت آمدن‌های فرد در جوامع مختلف و در تحت شرایط مختلف؛ اکسیری که همه تجربه‌های موردی و عینی درباره برآمدن جوامع آزاد و ظهور فردیت‌ها را زیر هیمنه حقیقت نظری خود بی‌اعتبار می‌سازد و آنها را فقط به مثال‌های خود تبدیل می‌سازد. ثانیاً فلسفه دموکراسی، اگر وجود داشته باشد، بر این اساس مجبور است که، مستبدانه و سخت‌گیرانه و اکیداً متعهد به تجربه‌های خاص باشد. بدین نحو، یک فلسفه ضروری برای دموکراسی یا وجود ندارد یا اگر وجود دارد با داوری‌های عقل سلیم ناهمخوان است، زیرا منعی بر آزادی فرد و خلاقیت او برای آغاز کردن‌های متفاوت می‌گذارد.

در یک داوری صریح‌تر، دموکراسی با آنکه یک تجربه غربی پرشکوه درباره نحوه ارتباط افراد و گروه‌ها با دولت است و شاید عالی‌ترین شکل تکامل دولت در پهنه تاریخ انسان باشد، اما هیچ زمینه فلسفی ناگزیری ندارد، زیرا افراد و جوامع در هر دوره‌ای می‌توانند برآمده باشند و برآمده‌اند، یعنی آزادی‌ها و خلاقیت‌های جمعی در هر زمانی متبلور شده‌اند. تاریخ اروپا نشان می‌دهد که نشاط سیاسی جامعه و حقوق مصوب و

قانونی فرد، هیچ ارتباط ضروری با تضعیف قدرت نهاد پادشاهی، با وجود تقارن زمانی این دو با هم نداشته است و نخبگان آریستوکرات هم می‌توانستند حافظ حقوق فرد و کنترل زیادگی‌های پادشاه باشند. به زبان دیگر، لیبرالیسم فلسفه دموکراسی نبوده است. لیبرالیسم شرحی (و شرحی در ابتدا نادرست و انتزاعی) بر ظهور آزادی‌ها و حقوق فردی در غرب اروپا بوده است؛ نه شرط آن. (طاهایی، ۱۳۸۴، فصل چهارم)

دورکیم می‌گوید دولت‌ها در جوامع مختلف می‌توانند به نحو یکسانی دموکراسی را تجربه کنند. (بدیع و برین بام، ۱۳۷۹، ص ۲۴) به سادگی، سخن دورکیم به این معناست که دموکراسی همان روش‌های مشابه دولت‌ها برای حل مسائل غیرمشابه‌شان است؛ پس، دموکراسی فقط روش است. مشابهت روش‌های متخذه از سوی دولت‌ها، لزوماً از مشابهت اصولی جوامع سخن نمی‌گوید و به همین نحو، روش‌های مشابه از هستی‌های مشابه. تنوعات در هستی انسانی از ضرورت تنوع درک‌ها حکایت می‌کند.

در نهایت، ما در ایران مفری از یک انتخاب دوگانه و مواجهت با نتایج ضروری هریک از آن دو نداریم: یا تلقی محافظه‌کارانه

8. Scranton, Royer. (2007), *The Palgrave McMillan Dictionary of Political Thought*. New York: Palgrave.

از دموکراسی (تلقی انگلیسی) را بپذیریم یا تلقی لیبرالیستی که کمابیش در کشور ما موجود است (تلقی فرانسوی). دموکراسی در دیدگاه محافظه کار یعنی یک روش ارتباط و مفاهمه با افراد آزاد، در دست دولت، برای بهبود امور عمومی و در دیدگاه لیبرال، دموکراسی یعنی یک روش نبرد، در دست جامعه مدنی برای تضعیف دولت [حسب فرض] مستبد و دشمن آزادی.

منابع فارسی

۱. آرون، ریمون، (۱۳۴۶)، *جامعه‌شناسی کشورهای صنعتی*، ترجمه رضا علومی، تهران: امیرکبیر.
۲. بدیع، برتران و پیر، برین بام، (۱۳۷۹)، *جامعه‌شناسی دولت*. تهران: انتشارات باز.
۳. جهانگللو، رامین (گفت‌وگوهایی با) (۱۳۸۳)، *نقد عقل مدرن*، تهران: نشر و پژوهشی فرزاد.
۴. طاهایی، سیدجواد، (۱۳۸۴)، *نظریه آزادی انقلاب اسلامی*، تهران: نشر عروج.

منابع لاتین

5. Griffith, Martin, (2005), *Encyclopedia of International Relations and Global Politics*. London and New York: Rout ledge.
6. Jaspers, Karl. (1951), *Man in the Modern World*. N.Y.: Anchor Book.
7. Mclean, Lain. (1996), *Oxford Concise Dictionary of Politics*. Oxford: University Press.